بسم الله الرحمن الرحیم

# خلاصه جلسه قبل

بحث بسیار مهم و طولانی در خصوص این داشتیم که آیا امر به شیء، اقتضای نهی از ضد می‌کند یا نه؟ این مطلب از دو طریق در کلام بزرگان اثبات‌ شده است. اولین طریق، مقدمیت بود که مباحثی در این مسلک مطرح شد.

## خلاصه طریق مقدمیت

عدم ضد، از باب عدم مانع مقدمه برای وجود ضد دیگر است و چون عدم ضد، مقدمه برای وجود ضد دیگر می‌شود، امری که آمده از این ضد متولد و متوجه مقدمه می‌شود؛ یعنی وقتي می‌گوید: ازاله بکن، مقدمه‌اش این می‌شود که نماز نخوان. وقتي می‌گوید: بياض را اينجا بياورید، مقدمه‌اش اين است که سواد را اينجا نياورید. لذا از این امر، امري به نفي ضد متولد می‌شود.

این طریق، بزرگان ما را از زمان مرحوم سلطان العلماء وارد این بحث پیچیده فلسفی کرده که آيا رابطه دو ضد که تمانع است اقتضا می‌کند که عدم ضد، مانع شود و مانع هم مقدمه شود؟ يا رابطه تمانع، اقتضای مقدمیت ندارد؟

قدما به تمانع استدلال کرده‌اند و لازمه تمانع، مقدمیت است؛ ولی بزرگان ما از زمان صاحب کفايه و حتی قبل از صاحب کفایه، وجوهی را آورده‌اند و می‌فرمایند: تمانع، اقتضاي مقدميت نمی‌کند. چندین وجه ذکر کردیم که آخرین آن دور بود و بحث شد.

# تحقیق در مسئله

بحث در این است که تمانع بين سواد و بیاض، قیام و قعود، ازاله نجاست از مسجد و نمازخواندن، اقتضای این را دارد که بگوییم: یکی نسبت به دیگری مانع و عدمش مقدمه برای دیگری است؟ یعنی آیا عدم قیام، مقدمه قعود و عدم بیاض، مقدمه سواد و عدم صلاة در اين لحظه، مقدمه ازاله کردن است یا نه؟

این مقدمیت مبتني بر اين است که آیا از باب عدم مانع است یا این‌که رتبه این‌ها یکی است؟ به‌عبارت‌دیگر آیا وجود يک ضد و عدم ضد ديگر در رتبه واحده هستند یا عدم ضد، مقدمه براي وجود دیگری است؟ سفيدي چیزی و سياه نبودن آن،‌ دو واقعيت در عرض هم است يا این‌که عدم سياهي، مقدمه براي وجود سفيدي است؟ اگر بگوییم: در عرض هم هستند و سفيد بودن اين يعني سياه نبودن، اينجا امر به شیء نهی از ضد نمی‌کند و ازاله نجاست از مسجد يعني عدم الصلاة؛ ولی اگر بگوییم: عدم صلاة الآن، مقدمه برای ازاله کردن است و يا عدم سواد مقدمه است از باب عدم مانع براي وجود بياض، در این صورت امر به شیء اقتضای نهی از ضد می‌کند.

## اجزای علت تامه

تحقیق در مسئله این است که بحث مقتضی و رابطه آن با مانع بررسی شود. همان‌طور که مرحوم نائيني فرموده‌اند و در کلام فلاسفه هم آمده است وجود یک شیء، متوقف بر سه چیز است:

۱: وجود مقتضي

۲: شرط تأثير: برای این‌که مقتضی اثر بگذارد شرایط و زمینه‌هایی لازم است.

۳: عدم مانع: خیلی وقت‌ها مقتضی و شرط تأثیر هست ولی مانعی وجود دارد؛ مثلاً آتشی که می‌خواهد چوب را بسوزاند، آتش که مقتضی است وجود دارد. شرط اثر مقتضی که رابطه پیدا کردن آتش با چوب است نیز هست اما مانع قوی‌تری مثل رطوبت شدید جلوی این اثر را می‌گیرد.

## حالات مقتضی

وقتی مقتضی می‌خواهد اثر بگذارد چند حالت دارد:

۱: در ذات مقتضی، ضعف وجود دارد؛ یعنی حتی اگر شرط تأثیر باشد و مانع هم نباشد، این مقتضی در ذات خود کشش لازم را ندارد؛ مثلاً این آتش، قدرت لازم برای سوزاندن ندارد.

۲: مقتضی در حد متوسط است؛ یعنی در حدی که اگر مانع نباشد، اثر می‌گذارد ولی به‌تنهایی قدرت کنار زدن موانع را ندارد. اگر مانع قوی‌تری بیاید اثر نمی‌کند و باید مانع به‌وسیله چیز دیگری مرتفع شود.

۳: مقتضی، بسیار قوی است به‌طوری‌که مانع هم با خود او برطرف می‌شود؛ مثلاً این شعله‌های آتش، چنان قوی است که خودش رطوبت را از بین می‌برد.

## تقدم عدم مانع بر مقتضی

عدم مانع درجایی جزء علل شیء و مقدم بر تأثیر مقتضی و مقدم بر وجود معلول است که مقتضی متوسط باشد و مانع‌ها قوی باشند. در فلسفه گفته‌شده که عدم مانع، مقدمه و از اجزاء علت است؛ اما در حالت سوم این قاعده نیست بلکه عدم مانع، معلول علت است؛ یعنی در رتبه واحده، علت آمده و دیگری را برده است و رتبه‌هایشان یکی است و مقدم نیست.

بنابراین در متضادها و متزاحم‌ها غالباً ممانعت، طرفینی است و مفهوم کلی مانعیت همه‌جا وجود دارد؛ اما طبق قاعده فلسفی، درجایی عدم مانع، مقدمه برای اثر مقتضی است که مقتضی، کشش دارد و عامل متوسطی است ولی نه در حدی که خود بتواند موانع را برطرف کند؛ بلکه عامل دیگری مانع را برطرف می‌کند اما در صورت سوم، مقتضی خیلی قوی است و خود مقتضی، تمام موانع را برطرف می‌کند.

اگر این دقت را در تفاوت فروض داشته باشیم بحث ضد را به‌گونه‌ای دیگر می‌توان بحث کرد.